

## درویش

آسمان خراش دیدم بی جوهره ویکه تاز دیدم  
گفتم این مال کیست گفتند از آغای درویش  
یک خانه بزرگ دریغمان خانه دیگر درلغمان  
گفتم از کیست گفتند از آغای درویش  
بادیگاردها فراوان موترهای شان تیزروان  
گفتم این کیست گفتند آغای درویش  
سرک ها بند و پیاده روها مسدود شده  
مردمان در صف نقره نان دود شده  
گفتم این کیست گفتند نماینده مردم  
بامعذرت که پای شعرم کمی اینجا لنگ شده  
اما پس دو باره مثل پلنگ شده  
وابه مردم که نماینده شان غلابه وزن جیر شده  
از این روست که این خته پراز مرشد و پیر شده  
گفتم ندانستم این کیست گفتند آغای درویش

آن درویش که بیکاره و گریزان بود  
از من و تو و از تن خویش  
آنکه تاویز میداد و تومار میکرد  
هر هموطن فریب خورده خویش  
گفتند بلی آن است آغای درویش  
گفتم سال ها زیراین نام استفاده ها کردند  
من و تو را بیاد فنا کردند  
شهر را چور و ویرانه ها کردند  
هر چه کردند بالای ما کربلا کردند  
هر چه کردند با مدعا کردند  
جیب های خود را پراز طلا کردند  
آنکه پوشیده بود لباس درویش  
از برای من و تو پلان داشت ازپیش  
تا ما را به خاک سیاه بنشانند  
هست و بود ما را از ما بستاند

همه هستی ما را ببرد زیر زانوی خویش  
آنکه لباس پاره پاره داشت بتن خویش  
اکنون در رکاب هبا ما می‌گردد  
بیرون از درد و رنج وطن خویش  
اما در کادان جا می‌پالد  
مثل موش در چمن خویش  
آنکه ریشش چند بلست دراز بود  
از اقا اسلام پیشش بسیار راز بود  
باغروفش از اسلام سخن می‌گوید  
اما شهرویران پیش چشمش چیز نمی‌گوید  
او حتا بر مردم معذرت هم نمی‌گوید  
هر چه گوی ترا بجایت سخت می‌گوید  
پیش از ختم نماز درمیانه سلام می‌گوید  
فتوا به صدروایت از این آن می‌گوید  
خود را از دل جان اسلام می‌گوید

ما را کافر و بد دین بد نام میگوید

قبله ما را قبله کافران میگوید

بیوه ها از دست شان فغان میگوید

آنکه بتن شان است لباس درویش

مال مارا میخورند چون مال خویش

بقلم گلخار